آستان قدس

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب دیوان نعمت اله — فارسی

مصنف ناظم شاه نعمت اله ولی کرمانی

مؤلف

خط نستعلیق ۱۹ سطری

سال تحریر — عدد اوراق ۲۶۳

جزء کتب ادبیات شماره ۱۹

شماره عمومی ۴۴۷۹ شماره قبض

واقف میرزا رضا خان تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱

طول ۵/۱۸ عرض ۱۳ سانتیمتر گنجه

سال ۱۳۴۸ تجدیدی

بازبینی شد

منش احمد

فهرستک

آستان قدس رضوی

کتابخانه آستان قدس

این کتاب در زمان حضرت شاه ...
نوشته شده اگرچه تاریخ ...
ولی از عبارت خطبه در عنوان ...

[illegible]

است

در کوچه خرابات رندی لاابالی | با یار ... شب ... در رباب

... چال سیه ... | ... [illegible]

... مطلق ... دوست در رباب | ... او و مطلق دوست در رباب

... با ... | ... مجموع ... دوست ...

... صاحب ... مطلوب ... | ... دوست ... رباب

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

... کردیم | ... جام ... دوست ...

... دوست ... | ... دوست در رباب

[illegible] | ... [illegible]

... رباب | ... [illegible]

... باده ... منوش | ... می نگر ... رباب

... ز ... | ... در رباب

... | این ... در رباب

سال ۱۳۲۸ خورشیدی

... شد ...

در سر زلف او پریشان شو
موج می‌بین و هم‌چو دریا باب

یک زمانی همچو ما سرخوش نکو
آب بین و چشمه و سو دریا ببین

جام گیتی‌نما بدست آور
نعمت‌الله را نکو دریاب

قول ما را بیا و قولی دریاب
این چنین قول مشکلی دریاب

بخرابات رو خوشی بنشین
رند سرمست واصلی دریاب

این جهت علم کرده تحصیل
زین همه علم حاصلی دریاب

گر بگردی همی بروی بهر دو
خدمت میر عاقلی دریاب

رو بهر یار و پیروی ای دوست
آن دکان دار جاهلی دریاب

موج و بحر بین چو مست و شراب
این شراب و جام آبست ب

قطره دریایی و تشنه‌ای عجب
بر سر آبی و می‌جویی سراب

نقش آن وا رو دیگر دارد نصیب
هر خیالی را که می‌بینی بخواب

چشم ما روشن بنور روی اوست
در نظر داریم از آن رو آفتاب

هم حجاب او بدانم جمله او
روز و شب می‌بینم او را بی‌حجاب

حرفی از اسرار جمله ما بود
مجمعی مجموعه ام‌الکتاب

نعمت‌الله در خراباتش طلب
همدم جام می و مست خراب

چون برآمد از دل جام آفتاب
ترک تازی می‌کند بر روی آب

جام می پر دست ما گیر همدم بذوق
در خرابات مغان مست خراب

کس نه بیند از هزاران نسخه علم
آنچه ما خواندیم در یکی برگ شراب

لوح محفوظ است ما را در نظر
خود که دارد این چنین ام‌الکتاب

اصل کل آبست فرع آب گل
اصل و فرعش هست دایم چون حباب

چون نیم هشیار بگذر از سرم
چون شدیم از عقل کی دارد حساب

باده می‌نوشیم مدام از جام عشق
در حضور سید خود بی‌حجاب

صورت معنی و ما آب و حباب
خود که دارد این چنین جام شراب

ما ز دریاییم و دریا عین ماست
می‌نماید موج ما را حجاب

جز یکی در هر دو عالم هست نیست
ور تو گویی هست می‌بینی بخواب

بسته‌ای بندی ز روی خود نور
آفتابست او ولی کرده نقاب

جام از می پر ز می بستان بنوش
تا ببینی خویش حبابی پر ز آب

ساقی ار بخشد ترا قسم چانه
شادی او نوش مسکین بی‌حساب

در خرابات مغان دامن‌کشان
نعمت‌الله میرود مست خراب

آفتابی رخ نموده مه نقاب
مه نقابی می‌نماید آفتاب

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازنویسی شد

گنج او در کنج این ویران نهاد / گنج او یابی اگر ویران شوی

عید قربان است جان را کن فدا / عید خوش یابی اگر قربان شوی

جامع قرآن بخوانی حرف حرف
گر چو سید جامع قرآن شوی

دل بدلبر ده که تا دلبر شوی / سر به پایش گر نهی سرور شوی

گر در این دریای [illegible] / گر چه خویش باشی [illegible] شوی

[illegible] فنا شو تا بقا یابی تمام / خاک شو [illegible] تا زر شوی

می بنوش و جام می را بوسه ده / گر ز ساقی همدم ساغر شوی

تا ابد گر کار تو عالی شود / سعی میکن تا گران برتر شوی

عقل را بگذار و رو دیوانه شو / تا چو مجنون عاقل دیگر شوی

برخور از نعمت الله برخوری
گر مرید آل پیغمبر شوی

دل بدریا ده که تا دریا شوی / نزد ما بنشین که همچون ما شوی

ساغر دردی درد دل بنوش / تا دمی همدرد با دردا شوی

از بلا چون کار ما بالا گرفت / لا به الا کش که تا بالا شوی

غیر روی او نه بیند چشم تو / گر ببینی روی او بینا شوی

آن یکی در این یکی بین عیان / در دو عالم گر دمی یکتا شوی

عشق را جایی معین مسند نیست / جای او یابی اگر بی جا شوی

نعمت الله جو که از ارشاد او / عارف یکتای بی همتا شوی

سال ۱۳۱۸ [illegible] رشیدی

[illegible]